

من همیشه

نی کوچکی کنار رود کوچک و زیبایی روییده بود. هر روز به درخت انجیری که کنارش بود، نگاه می کرد و فکر می کرد: «خوش به حال او! پرنده ها می آیند انجیرهایش را می خورند و سیر می شوند. او چه قدر خوشبخت است؛ ولی من... میوه ای ندارم!

من به درد هیچ کس نمی خورم.»

یک روز، ماهی کوچکی به کنارش آمد. از بس گرسنه بود، چند نوک به ریشه ی او زد و سیر شد. برای همین، نی کوچک تا آخر تابستان خوش حال بود. تابستان رفت. پاییز آمد. باد سرد برگ هایش را خشکاند. نی کوچک لرزید و فکر کرد: «دیگر تمام شد. می خشکم و به درد هیچ کس نمی خورم.» در این فکر بود که دست های دختر کوچکی او را چید و از او سبدی بافت. بعد از درخت، انجیر چید و توی آن گذاشت و به بازار برد و فروخت. نی کوچک خیلی شاد بود.

وقتی انجیرها خورده شد، او را دور انداختند و سبد کوچک فکر کرد: «تمام شد. من دیگر به درد هیچ کس نمی خورم.»

ناگهان دست های زنی او را از زمین برداشت و با خود برد. او را شُست. توی آن پارچه ی لطیفی گذاشت. بعد با گریه، کودکش را بوسید و در آن قرار داد. بعد آن را به آب رودخانه سپرد.* سبد کوچک خیلی تعجب کرد. کودک را در بغل گرفت و به خود قول داد جانش را نجات دهد. روی آب چرخید، لغزید، رفت و رفت و رفت. خودش را به کنار قصر پادشاهی رساند و به ملکه ی قصر نشان داد. ملکه، پسرک کوچک را دید. او را از توی سبد برداشت و به قصر برد.

* داستان حضرت موسی(ع) را شنیده ای؟ این مطلب به آن داستان اشاره می کند.



هستم

● سوسن طاقدیس

سبب شاد و خوش حال از کاری که کرده بود، دوباره روی آب رودخانه راه افتاد و فکر کرد: «دیگر تمام شد. حالا دیگر یک ریشه‌ی کوچک هم ندارم که ماهی گرسنه‌ای را سیر کنم؛ ولی... پس چرا این همه ماهی این جا جمع شده‌اند؟»

او فهمید ماهی‌ها از نور تند آفتاب فرار کرده و زیر سایه‌ی او قایم شده بودند. او مدت‌ها سایه‌بان ماهی‌ها بود، تا آنکه ماهی‌ها بزرگ شدند و یکی یکی رفتند. سبب نی که دیگر کهنه و پوسیده شده بود فکر کرد: «دیگر تمام شد. من به درد هیچ کس نمی‌خورم...»

ناگهان مردی او را از آب گرفت. توی آفتاب خشک کرد، به خانه‌ی کوچکش برد و در اجاقی آتش زد تا بچه‌های کوچکش گرم شوند. وقتی نی کوچکی می‌سوخت، فکر کرد: «دیگر تمام شد. وقتی که خاکستر شوم دیگر به درد هیچ کس نمی‌خورم.»

و خاکستر شد. فردای آن روز، دختر کوچکی خاکستر را با خاک انداز برداشت. مادرش گفت: «آن را به کنار رودخانه ببر و پای درخت انجیر بریز تا سال بعد مثل امسال پر از انجیر شود.»

سال بعد، نی کوچکی، انجیر بزرگ و شیرینی شده بود.